



نویسنده:
مریم قهرمانی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سرشناسه	قهرمانی، مریم.
عنوان و نام پدیدآور	در استعاره‌هاست که هستیم / مریم قهرمانی.
مشخصات نشر	تهران: نشر نویسه پارسی، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۲۶۶ ص. مصور.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۷۰۳۰-۳۰-۱
وضعیت فهرست نویسی	فپا
یادداشت	کتابنامه: ص. ۲۳۷.
یادداشت	نمایه.
موضوع	فلسفه زبان.
موضوع	استعاره.
رده بندی کنگره	BF ۱۰۹/۱۳۹۵
رده بندی دیویی	۱۵۰/۱۹۵۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	۴۲۴۹۶۲۰



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
	فصل اول
۷	استعاره و ناخشنودی هایش
۹	مقدمه
۱۱	نظم‌های لکانی
۱۵	نظم تصویری
۱۹	نظم نمادین
۲۱	استعاره پدر
۲۲	دیگری
۳۰	نظم واقع
۳۳	میل
۳۹	از لکان چه می‌خواهیم؟
۴۰	فالوس بنامیم یا ابژه کوچک a
۴۴	نابسنندگی‌های امر تصویری
۵۷	درک دیگری بواسطه درک بصری
۶۰	من، آینه دیگری است.
۶۴	استعاره دیگری بزرگ
۶۷	ناخودآگاه
	فصل دوم
۷۳	چرا امر واقع قلمرو ناممکن است؟
۷۵	مقدمه
۷۹	فیزیک و امر واقع

صفحه	عنوان
۸۰	جهان زیراتمی
۱۰۹	نسبیت خاص و عام
۱۱۹	نظریه همه چیز
۱۲۱	ماده تاریک
۱۲۴	نظریه اَبَر تار
۱۳۰	شهود و امر واقع
	فصل سوم
۱۴۳	استعاره از تولد تا مرگ
۱۴۵	مقدمه
۱۴۵	تولد استعاره
۱۵۰	نیچه و استعاره
۱۵۹	مرگ استعاره
	فصل چهارم
۱۶۱	هستندگی در استعاره ها
۱۶۳	مقدمه
۱۶۵	نخستین استعاره ها
۱۸۴	استعاره زمان
۱۹۶	نظم استعاری
۱۹۹	رویاورزی در استعاره ها
۲۲۶	استعاره بازی
۲۳۳	استعاره های بازیگوش
۲۳۵	سخن آخر
۲۳۷	منابع
۲۵۳	نمایه

فهرست تصاویر

صفحه	عنوان
۹	تصویر ۱-۱: بدون شرح
۱۰	تصویر ۲-۱: بدون شرح
۱۵	تصویر ۳-۱: لکان در نامه‌ای، برهم‌کنش نظم‌های سه‌گانه را بواسطه حلقه‌های برومه تصویر کرده است.
۲۴	تصویر ۴-۱: در نوار موبیوس، درون، ادامه بیرون و بیرون، ادامه درون است.
۲۵	تصویر ۵-۱: پیچه
۶۶	تصویر ۶-۱: ویلسون در نمایی از دورافتاده
۷۰	تصویر ۷-۱: نمایی از فیلم سگ آندلسی - لوئیس بونوئل
۷۶	تصویر ۱-۲: طرح‌های شنی کلادنی که در اثر امواج صوتی شکل گرفته‌اند.
۷۸	تصویر ۲-۲: سرخپوستان وینتو
۸۴	تصویر ۳-۲: در سطح زیراتمی، ذره و جهی دوگانه دارد و گاه به شکل ذره و گاه به شکل موج نمود پیدا می‌کند و هیچ قطعیتی در ظهور آن به شکل ذره یا موج، وجود ندارد.
۸۶	تصویر ۴-۲: تونل (دالان) کوانتومی
۸۹	تصویر ۵-۲: اینشتین و بور در سال ۱۹۲۷، در کنفرانس سلوی، اختلاف نظرهای کوانتومی‌شان را به مناظره گذاشتند. بور در این مناظرات، همه تلاش خود را می‌کند که نشان دهد آنچه دیده‌اند، نه ناقص بوده و نه اشتباه.
۱۰۲	تصویر ۶-۲: پیاده‌سازی آزمایش فرضی گربه شرودینگر در تفسیر جهان‌های موازی
۱۰۳	تصویر ۷-۲: احتمالات ممکن در جهان چندشاخه
۱۰۶	تصویر ۸-۲: نمونه‌هایی از مجموعه عکس دیتا پیه
۱۰۸	تصویر ۹-۲: سه موزیسین - پاپلو پیکاسو
۱۱۰	تصویر ۱۰-۲: جرم اجسام، سبب انحنا-فضا-زمان پیرامون‌شان می‌شود.
۱۱۲	تصویر ۱۱-۲: مقایسه میزان انحنا-فضا-زمان پیرامون زمین و یک سیاه‌چاله
۱۱۸	تصویر ۱۲-۲: در جهان زیراتمی، هر مرگی، به آفرینش چندپاره‌ای می‌انجامد.
۱۲۴	تصویر ۱۳-۲: تارهای بسته و باز
۱۲۵	تصویر ۱۴-۲: الگوهای فرضی ارتعاش

صفحه	عنوان
۱۷۳	تصویر ۴-۱: پل پودز آر در پاریس
۱۷۴	تصویر ۴-۲: آئین گره زدن سبزه در سیزدهمین روز بهار
۱۸۳	تصویر ۴-۳: استعاره شیوا
۱۹۵	تصویر ۴-۴: استعاره زمان به مثابه شیء متحرک
۲۲۷	تصویر ۴-۵: بازی تخیلی
۲۲۸	تصویر ۴-۶: بازی نمادین
۲۲۸	تصویر ۴-۷: بازی تقلیدی
۲۲۹	تصویر ۴-۸: پیروزی بدون کشتار
۲۳۱	تصویر ۴-۹: جنگ بدون کشتار

از استعاره گفتن به زمانی دور باز می‌گردد. چگونه گفتن از استعاره، اما، متأثر از تفکر فلسفی حاکم بر دوران‌ها، از زمانی به زمانی متفاوت بوده است. دیگر گذشته است دورانی که استعاره را آرایه‌ای زینتی به حساب می‌آوردیم. ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که بیش از گذشته خود را در معرض استعاره می‌یابد و می‌داند نسبت بنیادین‌تری با آن دارد.

«در استعاره‌هاست که هستیم» با خوانشی نیچه‌ای از آراء لکان، به مسئله استعاره و نسبت آن با انسانگی پرداخته است. آنچه نیچه به مثابه امر نمادین لکانی می‌شناسد، زبان و استعاره؛ و آنچه به مثابه واقع می‌شناسد، ماهیت اشیاء است. نیچه زبان را ماهیتاً استعاری می‌بیند و آن را واسطه‌ای میان انسان و جهان تلقی می‌کند. از این رو، امر نمادین لکان، از نگاه نیچه، هاله‌ای بهم‌بافته از استعاره‌هاست. نیچه نیز همچون لکان بر این باور است که گریز از استعاره و زبان ممکن نیست و انسان راهی جز به سر بردن در زبان ندارد. نیچه ساختار شناختی انسان را مبتنی بر نسبت‌های استعاری با جهان می‌شناسد و کار انسان را شبیه‌سازی جهان به خود می‌داند. این کتاب در تلاش است به بسط آنچه نیچه دربارهٔ زبان و استعاره گفته است، بپردازد و میان آنچه نیچه و لکان می‌گویند، پل بزند. همچنین، کتاب، در پشتوانهٔ آراء نیچه و در توضیح ناممکنی واقع لکان، مرووری بر یافته‌های نظریه‌های کوانتوم و نسبیت داشته و در پی پاسخگویی به این سوال بوده است: چرا امر واقع قلمرو ناممکن است؟

اشاره به نکته‌ای در ارتباط با ساختمان کتاب، ضروری می‌نماید. کتاب از چهار فصل، چهارده بخش و شانزده زیربخش تشکیل شده است. هر فصل کتاب، بر طرح یکی از حلقه‌های زنجیره‌ای اختصاص یافته است که در پیوند تنگاتنگ با هم، به بسط هستهٔ اصلی بحث پرداخته‌اند. عدم توجه به هر جزء این ساختمان در فرایند خوانش، سبب خواهد شد ارتباط میان مباحث و استدلال‌ها گم شود و بحث به سرانجام

مطلوبی نیانجامد. مباحث مطرح شده در فصول یک تا سه، ارتباطی منطقی و حساب شده را دنبال می‌کنند که در فصل چهارم به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌رسد. از این رو شایسته است خوانش کتاب نیز با این چیدمان همگام باشد و به این شکل نباشد که بخشی خوانده شده و بخشی رها شود؛ یا بخش‌ها پس و پیش خوانده شوند. در این صورت است که مخاطب می‌تواند ارتباط میان مباحث مطرح شده را به شکل مطلوب‌تری دنبال کند. لازم است کتاب از آغاز خوانده شود. چراکه مباحثی که در پی هم آمده‌اند، به نحوی ارائه شده‌اند که درک مقصود هر بخش، در گرو بخش‌ها و فصل‌های پیش از خود است.

در فرایند نگارش کتاب، تمام تلاش‌م را کرده‌ام تا پانویس‌ها را به حداقل برسانم و هرآنچه درصدد گفتش هستم را در درون متن بگنجانم؛ اما ناگزیر بوده‌ام مواردی را در پانویس مطرح کنم. بخشی از پانویس‌ها، در حاشیه موضوع مورد بحث مطرح شده‌اند و ضرورتی در طرح‌شان احساس شده است. بخش دیگر پانویس‌ها، ارجاع به معادل‌های لاتین اصطلاحات و اسامی داشته‌اند. این ارجاعات از آن جهت بکار رفته که مخاطبان را در جستجوی اطلاعات بیشتر پیرامون موضوع مورد بحث یاری کند. بخش دیگر، از آن رو به متن اضافه شده که بتواند ارتباط میان مباحث پیشین و پسین را برقرار نگاه دارد و پیوسته مخاطب را به مباحث مرتبط با موضوع مورد بحث قبل و بعد از خود ارجاع دهد.

به مسئله دیگری باید اشاره کنم. در بخش‌هایی از کتاب، برای ذکر منابع مورد ارجاع، موانعی پیش‌رو بوده است. به طور مثال در فصول اول، دوم و سوم برای پرداخت به کلیت بحث، خوانشی از چندین منبع صورت گرفته؛ به گونه‌ای که تفکیک و ذکر تک‌به‌تک منابع، امکان‌پذیر نبوده است. در موارد اینچنین، ناگزیر بوده‌ام منابع تلفیقی را در ابتدای فصل (یا بخش) ارائه بدهم و همه آنچه در پی می‌آید را در ارتباط با آنها مطرح کنم. البته در مواردی که ارجاع به نام و اثر خاصی مدنظر بوده، تابع روند معمول ارجاع‌دهی بوده‌ام.

موضوع دیگری که لازم است درباره آن توضیح دهم ترجمه نام‌های خاص است. تمام تلاش‌م را کرده‌ام که ترجمه‌ای مناسب از نام‌هایی ارائه بدهم که کاربرد آنها در زبان فارسی رایج نبوده است. در چنین مواردی ترجیح‌م بر نزدیک ساختن انتخاب مقصد به نام مبدأ بوده است؛ البته تا جایی که انتخاب مقصد در زبان فارسی نامأنوس جلوه نکند. برای این منظور از امکان‌های مجازی و واژه‌نامه نام‌های خاص استفاده کرده‌ام. با تمام اینها، در برخی موارد ناگزیر بوده‌ام انتخابی بر مبنای حدس و گمان داشته باشم. امیدوارم این انتخاب‌ها چندان از نام‌های مبدأ دور نباشند. در تلاش خواهم بود در ویراست‌های آتی کتاب، مسائل احتمالی مرتبط با ترجمه نام‌های خاص را برطرف کنم. در برخی موارد بهتر دانسته‌ام بر انتخاب‌های موجود در زبان فارسی متکی نبوده و انتخابی نزدیک به نام مبدأ داشته باشم. به طور مثال از نام Zoltan Kovecses در زبان فارسی چندین ترجمه صورت گرفته است؛ از جمله کووکسس و کووچس، اما بر مبنای اطلاعات بارگذاری شده در فضای مجازی، به نظر می‌رسد انتخاب کووچس مناسب‌ترین باشد. همچنین نام Giacomo Rizzolatti به جیاکومو ریزولاتی ترجمه شده است. در اینجا، انتخاب جاکومو ریتسولاتی را ترجیح داده‌ام. در موارد مشابه نیز به همین صورت عمل کرده‌ام.

طی بحث، به ترکیبات گوناگون «واقع» ارجاع داده‌ام. به طور مثال در جایی گفته‌ام «واقع‌ان» یا در جای دیگری «واقعی» یا «واقع‌ش». در بکار بردن چنین ترکیباتی سعی داشته‌ام تفاوت میان «واقعیت» و «واقع» را حفظ کنم. این تفاوت‌ها حائز اهمیت است و برای تأکید بر این تفاوت، گزینش عباراتی از این دست راهگشا بوده است. بعلاوه در تأکید بر تمایز میان «دیگری بزرگ خط خورده» و «دیگری بزرگ واقع»، در مواقع لازم، در بازنمایی صوری این دو عبارت، از چسباندن «ی» به انتهای «دیگری بزرگ واقع» اجتناب کرده و آن را به صورت «دیگری بزرگی» آورده‌ام. در این تمایز، تأکیدم بر غیرقابل جذب‌بودگی و خط‌ناخوردگی دیگری بزرگ واقع بوده است. در مواردی که به

دیگری بزرگِ خط‌خورده ارجاع داشته‌ام، از ترکیب «دیگری بزرگی» استفاده کرده‌ام. تمایز میان این دو دیگری، در فصل یک شرح داده شده است.

به مسئله دیگری باید اشاره کنم. ممکن است برای مخاطبان این سوال پیش بیاید که چرا پرداخت به مقوله مجاز را از بحث کنار گذاشته و تنها بر استعاره متمرکز بوده‌ام؛ بویژه زمانی که دارم درباره رویاها می‌گویم. در توضیح این مسئله باید بگویم در این که مجاز از هم‌رهان همواره استعاره است، تردیدی ندارم. ذهنیت اندیشه‌ورز انسان، بواسطه دو راهبرد استعاره و مجاز است که خود را بر جهان می‌تاباند. به گونه‌ای که می‌توانیم از ترکیب استعاره‌مجاز^۱ برای این همراهی همواره استفاده کنیم.

اما اینکه استعاره موقعیتی محوری در بحثم اتخاذ کرده، به دلیل نقش اساسی آن در انسانگی است. نقشی که البته در بسیاری موارد با همراهی مجاز به انجام می‌رسد. از این رو باید براین مسئله تأکید کنم که عدم پرداخت به مجاز، به هیچ عنوان اهمیت آن را ناچیز نشموده است. تمرکز بر نقش استعاره در این بحث، در جهت توضیح حرکت دوار انسانی از دالی به دالی بوده است؛ دال‌هایی که جانشین‌های استعاره غیاب بزرگ بوده‌اند. در آنچه پیش‌رو داریم، مقصود من از مرکزیت بخشیدن به استعاره، برای مخاطبان روشن‌تر خواهد شد. همین قدر کافی است بگویم جایگاه مجاز در بحثی که مطرح کرده‌ام، به اندازه استعاره با اهمیت بوده است.

در انتها باید به خبر خوبی که در حین نگارش کتاب رسید نیز اشاره کنم. نگارش بخش فیزیک و امر واقع، مصادف بود با صدسالگی نسبیت عام اینشتین. این مسئله سبب شده بود از هر سو درباره اینشتین و نسبیت عامش بشنوم. در یازدهم فوریه سال ۲۰۱۶ که نگارش کتاب، مراحل پایانی را پشت سرمی‌گذاشت، مهر تأیید دیگری بر نظریه نسبیت عام ارائه شد و امواج گرانشی^۲ که اینشتین یک قرن پیش آنها را

^۱ Metaphtonymy: اصطلاحی است که لوئیس گوسنس (۱۹۹۰)، برای توضیح حضور درهم‌تنیده استعاره

و مجاز ابداع کرده است.

^۲ Gravitational Waves

پیش‌بینی کرده بود، در رصدخانه^۳ لایگو آشکارسازی شدند. این رخداد، از مهم‌ترین رویدادهای علمی چند دهه اخیر به شمار رفت و به یکی از نقاط عطف تاریخ علم بدل شد و دریچه‌ای تازه به سوی درک جهان گشود و آینده‌ای امیدبخش را برای مطالعات کیهان‌شناختی رقم زد. در میان انبوه خبرهای مأیوس‌کننده این روزهای جهان، این خبر، برای علاقمندان نظریه نسبیت عام و مطالعات کیهان‌شناختی، خبر خشنودکننده‌ای بود. و دیگر اینکه، آنچه در پی خواهد آمد، به سوی گفتگوی با شما باز است. با نقدها و پیشنهادهایتان می‌توانید راه پیش‌رو را برایش هموار کنید.

خرداد ۱۳۹۵

³ LIGO



فصل ۱ استعاره و ناخشنودی هایش

مقدمه

انسان سهم بسیار اندکی از تاریخ کهن زمین دارد. شکل‌گیری زمین به چیزی حدود چهار و شش دهم میلیارد سال پیش باز می‌گردد؛ درحالی‌که ظهور و تکامل انسان، در دوران نوزیستی^۱ و دوره کواترنری^۲ زندگی زمین اتفاق افتاده است؛ یعنی طی چیزی حدود دو میلیون سال گذشته. اگر بتوانیم تاریخ زمین را در بیست و چهار ساعت خلاصه کنیم، انسان، تنها در دو ثانیه مانده به نیمه‌شب ظهور کرده است. (ن ک لوین، ۲۰۰۳؛ و اندرسن، ۲۰۱۱)

این موجود تازه‌به‌دوران‌رسیده، اما، متمایزترین و تاثیرگذارترین موجود پا به زمین گذاشته محسوب می‌شود. این تمایز و تأثیر، ناشی از تأمل و تفکری است که انسان، در چونی و چیستی بودگی خود و دیگر پدیده‌ها داشته است. قابلیت که سبب شده او، به مثابه وجودی اندیشنده، تنها به باشندگی‌اش خلاصه نشده و به مرحله هستی‌مندی نائل شود.

شواهد نشان می‌دهد که تنها انسان، مجهز به سامانه استعاره‌ورزی است. به این خارپشت نگاه کنید. آیا او قادر است ارتباطی معنادار میان خود، هم‌نوعان خود و این شیء شبیه به خود برقرار کند؟ آیا مواجهه او با این شیء، استعاره‌ورزانه است؟ اگرچه به نظر می‌رسد او موضعی پرسشگرانه نسبت به این شیء و یا بهتر است بگوئیم تصویر آینه‌ای خود دارد؛ اما آیا قادر خواهد بود این مواجهه را به اندیشه دریاورد؟ آیا قادر خواهد بود خود را از آن شیء تفکیک کرده و به مثابه یک هستی متمایز بازشناسد؟



تصویر ۱-۱

¹ Cenozoic era

² Quaternary Period



تصویر ۱-۲

این سگ، به همراه صاحب خود، در جشن هالووین شرکت کرده است. به او لباس بره پوشانده‌اند، تا سگ‌بودنش را در استعاره‌ای گم کنند. سگ‌بودگی یا بره‌بودگی برای این سگ، چه تفاوت و چه معنایی دارد؟ آیا او می‌داند چه بر سرش آورده‌اند؟ آیا بره‌بودگی استعاری به او کمک خواهد کرد سر از سگ‌بودگی خود درآورد؟ چنان‌که پیداست، در نگاه معصومانه‌ او، اثری از درک وضعیت

استعاری که به او بخشیده‌اند، دیده نمی‌شود. برای او تفاوتی نمی‌کند به بره، گرگ یا انسان شبیه شده باشد. او تنها سگ است که بوده باشد؛ اما انسان بوده است که هستیده باشد؛ و از همین جاست که تمایز میان آنها برقرار می‌شود. او سگی است، مانند سگ‌های دیگر، که در بی تفاوتی جهان واقع، که بره‌ها و سگ‌هایش شبیه به هم‌اند، به سر می‌برد؛ اما انسان‌بودگی، به سراسری سگ‌بودگی یا بره‌بودگی نیست.

در اینجا، هستی‌مندی انسان را به مثابه امتیاز و برتری او بر دیگر موجودات، به بحث نخواهیم گذاشت؛ چراکه اساساً مسئله را اینچنین نمی‌بینیم. ما به دنبال این خواهیم بود که نشان دهیم، این هستی‌مندی، بواسطه قابلیت استعاره‌سازی انسان شکل گرفته و پیش از آنکه بتواند برای او امتیازی محسوب شود، منشأ حرمان و ناشادی ابدی اوست. رابطه انسان با استعاره، بنیادی‌تر از آن چیزی است که بتوان هستی او را خارج از معادلات استعاری به حساب آورد. تمرکز ما در این بحث، بیش از هر چیز، بر توضیح این ناگزیری بنیادین خواهد بود.

برای پرداخت به این مسئله، ابتدا باید تمایز میان موجودیت و هستی‌مندی و مقتضیات ورود به آن را شرح دهیم. سپس به طرح مسئله استعاره و رابطه آن با هستندگی پردازیم و درصدد اثبات این فرضیه باشیم که آنچه از آن با عنوان هستی‌مندی یا معنا‌مندی یاد می‌کنیم، بواسطه استعاره‌ها شکل گرفته است. استعاره‌هایی که همچون هاله‌ای، به دور انسان تنیده و میان او و جهان واقع فاصله انداخته‌اند. از این رو، نیازمند خواهیم بود به آراء لکان و نیچه رجوع کنیم و با نگاهی تلفیقی به اندیشه‌های آنان، در تلاش برای بسط هسته اصلی بحث باشیم. بعلاوه ضروری می‌دانیم در پشتوانه آراء نیچه و در توضیح ناممکنی واقع لکان، مروری بر یافته‌های فیزیک معاصر داشته باشیم.

در این بحث، وجود یا باشندگی^۱ را امکانی فراگیر خواهیم دید که همه موجودیت‌های جهان از آن برخوردارند؛ اما هستی‌مندی^۲ را امکان ویژه انسان در نظر خواهیم گرفت. امکانی که از موضع فاعلانه و پرسش‌گرانه انسان به جهان ناشی شده و او را در زنجیره‌ای از دلالت‌های استعاری، از واقع دور کرده است. برای بسط این مسئله، بحث را با لکان و نظم‌های سه‌گانه او آغاز خواهیم کرد.

نظم‌های لکانی

لکان از روان‌کاوان پسا‌فرویدی است. اندیشه‌های او، بیش از آنکه روان‌کاوی را متوجه خود کرده باشد، بر مطالعات فرهنگی، جنسیتی، سینمایی و نقد ادبی تاثیرگذار بوده است. او متأثر از زبان‌شناسی و پدیدارشناسی زمانه‌اش^۳، به بازنگری در اندیشه‌های فروید پرداخت و این بازنگری را بازگشت به فروید نام گذاشت. او

^۱ Existence

^۲ Being

^۳ لکان در زبان‌شناسی از یاکوبسن و سوسور و در پدیدارشناسی از هایدگر متأثر بوده است. او همچنین در طرح مفهوم دیگری، تحت تاثیر دیالکتیک هگل بوده؛ اگرچه از مفهوم دیگری هایدگر (و احتمالاً باختین) نیز غافل نبوده است.

ناخودآگاه فروید را در پیوند با زبان مورد بحث قرار داده و بازتعریفی از آن ارائه داد. پیش از اشاره به بازتعریف لکان از ناخودآگاه فروید، می‌بایست به رویکرد خود فروید در این زمینه اشاره داشته باشیم.

در ادامه، در ارجاع به آراء فروید و لکان، از لکان، ۱۹۸۱؛ فروید، ۱۹۵۵؛ ۲۰۰۰؛ ۲۰۰۴؛ ۲۰۱۰؛ هومر، ۲۰۰۵؛ ۱۳۸۸؛ ایستوپ، ۱۳۸۲؛ موللی، ۱۳۸۳؛ اونز، ۱۳۸۷؛ و هلر، ۱۳۸۹ بهره‌برداری خواهیم کرد و خوانشی خلاصه‌شده از این منابع به دست خواهیم داد.

آنچه فروید را به سوی طرح ایده ناخودآگاه‌کشاند^۱، تمرکز او بر روان‌درمانی بیمارانی بود که عمدتاً مبتلا به هیستری بودند و علاقه زیادی به گفتگو درباره خود داشتند. فروید طی این دوره‌های درمانی، به شواهدی دست یافت که بر مبنای آنها نظریه ناخودآگاه خود را بنا کرد. او با طرح مسئله ناخودآگاه، سوژه خودبسنده و خودمختار دکارتی را از مسند فرود آورد و خودآگاهی او را مورد تردید قرار داد. ناخودآگاه فروید، عرصه هم‌آیی تناقضات بوده و قلمروی بی‌زمانی است که از اصل توالی زمان خطی سرباز می‌زند و در آن پیش و پس و اکنون، درهم و باهم حضور دارند. ناخودآگاه فروید، فاقد دستور بوده و عرصه هم‌زیستی هر آن چیزی است که بدون نظام و شکل‌یافتگی قاعده‌مندی، از خودآگاهی طرد کرده‌ایم. در ناخودآگاه، امیال متناقض در هم حضوری با هم به‌سرمی‌برند و چسبیده به یکدیگرند. عرصه سیال و پویایی از انرژی‌ها و فرایندهای روانی پیوسته در جنبش و جریانی که مولفه‌های آن،

^۱ فروید اولین کسی نیست که به مفهوم ناخودآگاه توجه داشته است. پیش از فروید نیز مباحثی پیرامون این مسئله مطرح بوده است که فرایندهای ذهنی وجود دارند که بر رفتارهای انسان تأثیرگذارند و دور از حوزه آگاهی او در جریانند. واژه ناخودآگاه نیز پیش از فروید بکار می‌رفته است؛ اما این واژه در کار فروید، ارجاعات تازه‌ای پیدا می‌کند و به یکی از اصطلاحات کلیدی روش‌شناسی او تبدیل می‌شود. اوست که به شکل نظام‌مندی به مسئله ناخودآگاه و جایگاه آن در ساختار ذهن انسان می‌پردازد. (همچنین اونز، ۱۳۸۷؛ و هلر، ۱۳۸۹)

تنها در قالبی تغییر شکل یافته اجازه ورود به خودآگاهی یا پیش‌آگاهی را کسب می‌کنند؛ آنهم زمانی که سازوکارهای دفاعی در موقعیت ضعیف‌تری قرار دارند.

فروید ناخودآگاه را نهانگاه تاریکی از خاطرات اولیه دوران کودکی، روان‌ضربه‌ها و امیال واپس‌زده‌شده‌ای می‌داند که دور از دسترس واقع شده‌اند و در رویاها، لغزش‌های زبانی، لطیفه‌ها و نشانگان دردناختی و هنر بازنمایی می‌شوند. ناخودآگاه فروید، همچنین، جایگاه افکار و آرزوهای ممنوعه‌ای است که از خودآگاهی طرد شده‌اند. این طردشدگی، ساحت خودآگاهی و ناخودآگاهی را در تعارض و کشمکشی دائمی نگاه می‌دارد.

فروید می‌گوید بخش بزرگی از ساختار روانی، همواره در قالب ناخودآگاه، دور از دسترس واقع می‌شود و در زیر سطح خودآگاهی نهفته می‌ماند. او مناسبت میان خودآگاهی و ناخودآگاهی را با ارجاع به قیاس کوه یخ توصیف می‌کند. به باور او فرایندهای روانی انسان، عمدتاً ماهیتی ناآگاه دارند. او کارکرد ناخودآگاه را در ساختار روانی، همانند ریشه کوه یخ و خودآگاهی را همانند نوک آن می‌بیند. نوک کوه یخ، تنها بخش کوچکی از آن است که از سطح اقیانوس بیرون می‌زند و بخش بزرگی از کوه یخ در زیر آب پنهان می‌ماند.

برای لکان، اما، ناخودآگاه امری درونی نبوده، بلکه مسئله‌ای بیناسوژگانی و فرافردی است؛ چنانکه گویی در بیرون از سوژه واقع شده است. ناخودآگاه لکان، در تقابل با خودآگاهی تعریف نشده و معادل آنچه واپس‌زده‌شده تلقی نمی‌شود؛ بلکه جایگاهی است که دیگری بزرگ، بواسطه آن سخن می‌گوید. نظامی خودبسنده و خودگردان از دال‌ها، که ساختاری همچون زبان داشته و در فرایند دلالت، بر سوژه مسلط است. لکان جایگاه ناخودآگاه را در نظم نمادین می‌جوید. ناخودآگاه لکان، امری حل‌ناشدنی و تقلیل‌ناپذیر است و به مثابه گسستی در زنجیره نمادین روی داده و محصول شکافی است که میان امر نمادین و امر واقع شکل گرفته است.